



جمعه

ضمیمه نوجوان

شماره ۴۰ ■ ۲۷ آذر ۱۳۹۹

نوجوان
ج.م.ج



پیام‌های خود را به
پست الکترونیکی
ضمیمه نوجوانه
به نشانی
زیر ارسال کنید.

info@jamejamdaily.ir



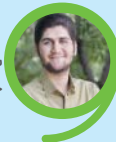
شماره پیامک
۳۰۰۰۱۲۲۳
نیز راه ارتباطی
دیگر ما
باشماست

حسین شکیب راده دبیر نوجوانه، ۱۸ ساله که ۱۸ سالشه و به قول خودش در فصل نوجوونی زندگیش باقی مونده. **زهرا قربانی** که دبیر تحریریه نشریه است، با همه جوینش، کلی سابقه کاری داره و همین باعث شده نوجوون ها رو خوب بشناسه. زحمت رنگ و لعاب ضمیمه نوجوانه هم که باعث شده مطالب خوندنی تر شن روی دوش **محمد لوریه**. بررسی آثار شما رو هم **زهرا خلیلی** انجام میده. ولی ضمیمه **نوجوانه** با همت **اعضای باشگاه هنر و رسانه نوجوان** تولید میشه. دم همشون گرم!



حکیم، نسخه کارخانه

سید سپهر
جمعه زاده



آن زبان را صفای، آن نظم
را رهنمای، آن خالق ابیات
دلگشای، آن پیمبر شعر و
شعور، آن سراینده کتاب‌های
قطور، آن حماسه سرای
بی نظیر، آن مدبر شهیر، آن پیر، آن دهقان زاده دبیر، آن که بر باغ
دانش را رفته، آن صاحب شصت هزار بیت گفته و هزار هزار بیت
نگفته، آن خردمند خرد دوست خردورز، آن فرخنده خوی طوسی،
جناب حکیم ابوالقاسم فردوسی - رحمه... علیه - در نوع خویش
بی مانند بود و از آنها بود که اگر نبود بی تردید ما اینچنین و
بدین سان که هم اکنون هستیم، نبودیم؛ بلکه یک جور دیگری
بودیم که آن جور دیگرمان با جور الان مان، زمین تا کیهکشان،
متفاوت بود.

زیست حکیم به سده چهارم و پنجم هجری بازمی گردد. حکیم
۳۰ ساله بود که شور نگارش شاهنامه به جانش افتاد و تا حدود
۷۱ سالگی، غلغلکش می داد! لکن در عنفوان کهنسالی سرایش
و نگارش شاهنامه را به فرجام رساند و از بد حادثه درست زمانی
که شاعر می خواهد به ثمره‌های مادی اثرش امیدوار گردد، تاریخ
مصادف می شود با دوران سلطه و فرمانروایی سلطان محمود
غزنوی، که گویا از همان اول با حکیم طوسی ما سر ناسازگاری و
لججازی داشته است.

نوشته اند که چند سالی بعد از تکمیل شاهنامه بر اثر تورم
و رشد قیمت ها در ایران که گویا سبقه تاریخی دارد، زندگی
ابوالقاسم خان، سرپیری خرج برمی دارد و از قضا این مرد تعدادی
از فرزندان را نیز از دست می دهد. لذا حکیم دستنوشته هایش
را جمع می کند و چندبیتی نیز در مدح شاه غزنوی به آن می افزاید
و شاهنامه را در قالب حدود ۷ جلد با کبوتر هجده بال (ورژن
قدیمی کامیون های ۱۸ چرخ) می فرستد به واحد پستی دربار
غزنوی با کدپستی ۱۲۵۴۶۷۸ و شماره پلاک ۷ و آدرس زیر:
مرکز شرقی افغانستان کنونی، ولایت غزنی، شهر غزنه، بعد از
مقبره سبکتگین، قصر سلطان محمود غزنوی و پسران، واحد
سوم. (ایحانا اگر زنگ خراب بود با سنگ به شیشه های قصر زننید
و در حفظ آثار ملی خود بکوشید. باتشکر)

در تاریخ آمده است که به گفته خود فردوسی سلطان محمود به
شاهنامه نگاه هم نکرد و پاداشی را که مورد انتظار فردوسی بود
برایش نفرستاد و تنها به فرستادن بیست هزار درم نقره برای
فردوسی اکتفا کرد که به تعبیر این نگارنده به درد هم شیره ابوی
آن به اصطلاح سلطان هم نمی خورد. نوشته اند در شرح احوال
وی که درباریان حتی به خاطر شیعه بودن جناب فردوسی، او را
بدین خواندند. حکیم ما به شدت از این موضوع ناراحت شد
و تمام مبلغ را به یک حمامی بخشید و در هجوم محمود غزنوی
ابیاتی سرود:

ایا شاه محمود کشورگشای / ز کس گر نترسی، بترس از خدای...
شنیدم که شه، مطبخی زاده است / به جای طلا نقره ام داده است
اگر شاه راه، شاه بودی پدر / به سر بر نهادی مرا تاج زر

خلاصه روسیاهی اش ماند برای شاه غزنوی که در تاریخ علاوه بر
تمام خون هایی که ریخته است، ناسپاسی اش در حق فردوسی
نیز ثبت و ضبط گردید. البته بعید نیست اگر فردوسی در روزگار
ما شاهنامه را به پایان می برد با او چه می کردیم. فی المثل ممکن
بود هیچ ناشری حاضر به چاپ آن نمی شد. آخر کدام عاقلی
شصت هزار بیت را آن هم به این سنگینی برای مخاطبی که سرانه
مطالعه اش احتمالا چند ثانیه در سال است، چاپ می کند؟
از طرفی تنبل ها و راحت طلب های زمانه ما نیز که بخش قابل
توجهی از جمعیت مردمان این نسل را تشکیل می دهند،
خواندن این حجم از کلمه را بیوده می دانستند و سعی می کردند
بیشتر به حکمت های سس ماستی دلخوش باشند تا دانستن
این ادبیات دهات ابوالقاسمینا!

لابد برخی مادران و همسران نیز، فرزندان و شوهران خود را از
خواندن شاهنامه به علت وجود صحنه های اصطلاحا بکشد بکشد
و خشن بین دیوها و تورانیا و ایرانیان منع می کردند و آنها را به
دیدن سریال های عشق های لطیف مثلثی در شبکه نمایش
خانگی فرامی خواندند و پدران نیز پسرانشان را با بیان جمله
چیش به تو می رسه؟ از خواندن شاهنامه پشیمان می ساختند.
عده ای از پزشکان و دندانپزشکان غیرمتعهد نیز ضمن حمایت
از شاهنامه، خواستار نشر بیشتر نسخ آن می شدند، زیرا در
آن ابیاتی وجود دارد که ممکن است دندان های خواننده حین
خواندن آن ابیات دچار شکستگی و ساییدگی شود یا در اثر
سنگینی فشار وارده از سوی برخی از ابیات به بدن، خوانندگان
دچار التهاب شدید شوند. لذا در اثر این اتفاق کسب و کار آنان
پر رونق باقی می ماند. از جمله آن ابیات، بیت زیر است:

ستون کرد چپ را و خم کرد راست /

خروش از خم چرخ چاپی بخواست

یا در جای دیگری:

تو گفتی که ابری به رنگ آبنوس / برآمد

ببارید زو سندروس

در این میان نیز عده ای از سینماگران

از ساخت داستان های شاهنامه به

علت نامعلومی که هنوز بر این بنده

روشن نیست سر باز می زدند و البته

امیدوارم حالا که اینها همه فرض

است و زمانه ما با زمانه فردوسی

بسیار فاصله دارد،

اهالی فرهنگ و

سینما و به ویژه

مردم در آستانه

بلندترین شب سال، یلدا،

دست کم کمی غبارهای

شاهنامه های روی تاقچه را

بگیرند. باور کنید آن مرحوم به

همین هم راضی است...



عکس بی قاب



شماره قبل نوجوانه، این عکس
را برایتان گذاشتیم و از شما
خواستیم هرچه به ذهنتان
می رسد برای ما بنویسید و
پیامک کنید. این هم نتیجه
زحمت و ذوق شما.

حنانه محمدی ۱۵ ساله از کرج: تا زمانی که
آسمان هم رنگ دریا می شود و خدا کنار تو است،
ناامید نشو. و سعی نکن خودت را با افرادی که
سرشار از ناامیدی هستن یک رنگ کنی.

مهسا ابراهیمی از خمینی شهر اصفهان:
در تلاطم تاریکی ها / رنگی همچون امید به
خانوات پباش / بی شک زندگی رنگارنگ و زیباتر
خواهد شد.

یگانه عموسلطانی از خمینی شهر اصفهان:
در دنیایی که تیره و تاریک است، ریشه امید و
انگیزه را بکار و از آن مواظبت کن... تا دنیایت
روشن شود

این گونه زندگی طعم شیرین تری دارد...

فاطمه رضایی شاعر ۱۷ ساله از زاهدان: مثل
این دنیا شدن پرا ته با هم می کند فکری مهریشان
هر لحظه آیم می کند.

بیبا متین کیا از تهران: از زندگی بیزار نباش!
پنجره عشق و صفا را باز کن، مطمئن باش زندگی
هم با روی خوش به استقبالت می آید.

ابوالفضل مختاری از خمینی شهر اصفهان:
گاهی هم رنگ جماعت نبودن همیشه رسوایی
نیست چه بسا یک قدم جلو بودن نسبت به
جماعتی که از جلورفتن و قدم برداشتن دلهره
و اضطراب دارند.

عاطفه ملکی ۱۸ ساله از تهران: ما همه هستیم
چه تاریک، چه روشن....

نرگس اکبری از استان مازندران: و من و تو
چه می دانیم؟! که پشت پرده های کشیده شده
پنجره ها چه می گذرد!؟

فاطمه زارع کار ۱۷ ساله از املش: متفاوت
بودن نمی کشد مارا، گاهی، تفاوت تو را زنده نگه
می دارد.

یاسمن باغی ۱۸ ساله از اهواز: تو همان بذر
امیدی باش که در آغوش سفت و سخت شهری
محصور در ناامیایات جوانه می زند.

مریم شاه پسندی از تهران: بیا و نشانه ای
خوب، در روزهای بد باش! به سان نوری در پس
تاریکی، لبخندی میان اشک و رنگ در بی رنگی!
متینا عروجی ۱۷ ساله از شهریار: به جهانم
رنگ امید می زنم و فارغ از دیگران، زندگی خودم
را ادامه می دهم!

مینا یگانه از شهریار: از همان روز که در میان
برگ های پاییزی، برگ سبزی را دیدم، دانستم
خدا به من الهام می بخشد که میان تمام
نامیدی ها، با رویاهایم تازگی بخشم.

محدثه جلیلی ۱۹ ساله از قم: دنیا همیشه
زیبایی های خودش رو داره. مهم اینه که چطوری
بهش نگاه می کنی!

عطیه آزادی طلب از تهران: هر کس در این دنیا
برای کاری خلق شده، بگذار من رنگ شادی را به
درو دیوار شهر بپاشم.

ریحانه رضایی از اصفهان: بی خیال سیاهی
و غبار پنجره ها. دست هایت را بگشا و پنجره را
باز کن، روزنه های قلبت سرشار از خدا می شود.
باورش داری؟

حدیث محمدی از کرج: خودت را در آلودگی های
زندگی اسیر نکن که عمر انسان، همانند گل های
لب پنجره کوتاه است. زندگی ات مثل گل های
رنگی، رنگ کن...



هر شماره یک عکس اینجا
می گذاریم و شما می توانید
شعر، جمله یا هر چیزی که در
مورد آن به ذهنتان می رسد
برای ما ارسال کنید. بهترین
عبارات در شماره بعدی
ضمیمه به اسم خودتان
چاپ می شود.